



انَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَلٍ  
بدرستی که شیعیان ما قلبشان از  
هرناخالصی و حيله و تزوير پاک است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# شب عاشورا



یک قصه بیش نیست، غم عشق و وین عجب کز هر زبان که می شنوم نامکرر است باز گویی مصائب عاشورا و یادآوری فصلهای گوناگون این حماسه جاوید، علاوه بر بیداری، حسّ ظلم ستیزی و عدالت خواهی در جامعه، موجب تجدید حیات اسلام و احیای ارزشهای فراموش شده می باشد، به همین جهت، این جمله در میان اندیشمندان اسلامی معروف شده که: «الْإِسْلَامُ مُحَمَّدِيّ الْحُدُوثِ وَ حُسَيْنِيّ الْبَقَاءِ؛ اسلام را حضرت محمد صلی الله علیه و آله به جهان بشریت عرضه نمود و حسین بن علی علیهما السلام از آن پاسداری و حمایت کرد.» ذکر مصیبت عاشورا وسیله ایست برای رساندن پیامها و سخنان امام حسین علیه السلام به جهانیان در طول تاریخ تشیع.

ذاکران و روضه خوانان مکتب عاشورا، در ضمن روضه خوانی به مخاطبان خود یاد آور می شوند که امام حسین علیه السلام مشکلات و مصائب را به چه انگیزه والائی تحمل کرد.

آنان به عزاداران حسینی علیه السلام گوشزد می کنند که آن حضرت در نامه ای به بزرگان عراق در مورد رواج سنتهای باطل و ترویج ارزشهای منفی در جامعه مسلمانان هشدار داد و حمایت آنان را در قیام برای احیای سنتهای صحیح و حاکم شدن ارزشهای الهی خواستار شد و فرمود: «أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ؛ من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم؛ چرا که سنت [به تدریج] از میان رفته و بدعت زنده شده است. اگر به سخنم گوش فرا دهید و از فرمانم اطاعت کنید، شما را به راه راستگاری راهنمایی خواهم کرد.»





# زناکبیر بر عزائم مارک، از عصر ائمه علیهم السلام



امام صادق علیه السلام در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام فرمود: «السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرَبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ؛ سلام بر آن آقایی که گرفتار غصه ها و مصائب بود و کشته اشکها گردید.» اشک بر امام حسین علیه السلام در حقیقت ایجاد ارتباط عاطفی با مظهر تمام خوبیها و زیباییها و ابراز عشق و محبت به جلوه بارز صفات الهی است. در حقیقت گریه آگاهانه بر امام حسین علیه السلام موجب تثبیت باورهای توحیدی است. به همین خاطر امام حسین علیه السلام نیز به شیعیان توصیه فرمود که روضه خوانی بر مصائب آن حضرت را هرگز فراموش نکنند و در هر فرصتی به ذکر مصائب کربلا بپردازند.

# آنکه بر صبح اهد و غنیمت الحیاة

امشب شهادت نامه‌ی عشاق، امضای شود فردا ز خون عاشقان، این دشت دریامی شود



## حضرت مسلم کوفه علیه السلام



حضرت مسلم بن عقیل از سوی امام حسین علیه السلام برای بررسی اوضاع کوفه و بیعت گرفتن از مردم به آن شهر اعزام شده بود و بر اثر تلاشهای فراوان، حدود ۱۸ هزار نفر با وی بیعت کردند. اما تسلط عبید الله بن زیاد و تهدید و تطمیعیهای وی موجب شد مردم کوفه از اطراف حضرت مسلم پراکنده شوند و آن گرامی تنها و غریب بماند. او بعد از مقاومت و رشادتهای بی نظیر، در روز عرفه؛ نهم ذی الحجه به شهادت رسید. پیامبر گرامی از شهادت آن بزرگوار سالها قبل از وقایع کربلا خبر داده و در سوگ آن گرامی گریسته بود.

هنگامی که آن حضرت را با حيله دستگیر کردند، در مقابل دار الاماره خواست کاسه آبی بنوشد، آب را به دهانش نزدیک کرد؛ اما از شدت جراحات وارده خون از دهانش جاری گردید و نوشیدن آب برایش ممکن نشد. وقتی این عمل سه بار تکرار شد، حضرت فرمود: خدا را حمد می کنم که اگر این آب روزی من بود از آن می نوشیدم و با لب تشنه وارد دار الاماره کوفه گردید. او

به حاکم ستمگر کوفه عبیدالله سلام نکرد و به او اعتنایی نمود. وقتی حکم شهادت را برایش اعلام کردند، سه وصیت کرد: هفتصد درهم در شهر کوفه بدهکارم، با فروش زره من آنرا بپردازید. بعد از شهادت، جنازه ام را دفن کنید.

من به امام حسین علیه السلام نامه نوشته ام که به کوفه آید، به او اطلاع دهید که دیگر به اینجا نیاید؛ چون مردم کوفه بیعت شکسته اند.

عبید الله سپس به بکر بن حمران احمری دستور داد تا حضرت مسلم را به بام دار الاماره برده و گردن بزند. در آن لحظه سفیر با کفایت امام حسین علیه السلام تکبیر می گفت و از حق ناسپاسی آن مردم به خداوند شکوه می نمود که چگونه با فرزند پیامبر مکر و حيله کردند. چون به بالای بام رسید، رو به سوی مکه کرده و گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ»

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امیدهم جان که خاک کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که سرز خاک بر آرم به گفتگوی تو خیزم به جستجوی تو باشم بکر در بالای دار الاماره سر از بدن آن گرامی جدا کرد و بدنش را از بالای قصر به پائین انداخت. ابن زیاد دستور داد بدن مبارکش را در بازار قصابان به دار زنند و سرش را به نیزه زده و به دمشق فرستاد.

شهادت مسلم علیه السلام خیلی جانسوز بود، اما لا یومَ کَیَوْمَکَ یا ابا عَبْدِ اللَّهِ ، اگر سر مسلم را از بدن جدا کردند، دختران و خواهرانش در کنار او نبودند تا آن صحنه غمبار و جانسوز را ببینند. وقتی که امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا از فرزدق شاعر خبر شهادت جناب مسلم را شنید، دیدگانش پر از اشک شد و فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَ رِیحَانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوَانِهِ، اَمَّا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَیْهِ وَ بَقِيَ مَا عَلَیْنَا؛ خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی روح و ریحان و بهشت و رضوان خداوند پر کشید و تکلیف خود را ادا نمود، اما هنوز تکلیف ما باقی است.»





که شمشیر خود را آماده می کرد اشعاری را در بی وفایی دنیا زمزمه می کرد:

يا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ «ای روزگار! اف بر تو باد چه بد رفیقی هستی، چه بسیار دوستانت را در شامگاهان و صبحگاهان به قتل رسانیده ای و روزگار در نزول بلا بر افراد هرگز به بدل قانع نمی شود.»

حضرت زینب علیهاالسلام وقتی این سخنان را از برادر شنید، عرض کرد: ای برادر! این سخن کسی است که به کشته شدن خود یقین دارد. امام علیه السلام فرمود: بلی خواهرم! من هم یقین به شهادت خود دارم. در این لحظه فریاد زینب علیهاالسلام بلند شد و گفت: وای بر من، حسین علیه السلام دست از زندگانی شسته و از مرگ خود خبر می دهد. آن گاه به همراه سایر بانوان حرم ناله سر دادند که: «وَا مُحَمَّدَاهُ، وَ عَلِيَاهُ، وَ أُمَّاهُ، وَ حُسَيْنَاهُ وَ ضَيْعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ...» امام آنان را ساکت و آرام نمود. اما در روز عاشورا بعد از شهادت امام کسی نبود که بانوان حرم را تسلی دهد و آرام نماید.

قافله امام حسین علیه السلام روز دوم محرم در حالی که توسط لشکر حرّ بن یزید ریاحی محاصره شده بود به سرزمین کربلا رسید. امام وقتی نام کربلا را شنید فرمود: «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ هَاهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا وَ مَحَطُّ رِجَالِنَا وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا بِهَذَا حَدِّ ثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؛ اینجا محل غم و بلا است، اینجا خوابگاه مرکبهای ماست، محل فرود آوردن بارها و توشه های ماست، اینجا قتلگاه مردان ما و محل ریختن خونهای ماست؛ جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه به من خبر داده است.»

اندر این دشت بلا غارت جان خواهد شد آنچه مقصود دل ماست همان خواهد شد  
ای بساتن که در این دشت بیفتد بر خاکای بسا سر که در اینجا به سنان خواهد شد

این لب شط فراتست که از سوز عطشآب از دیده اطفال روان خواهد شد پس از سخنان امام حسین علیه السلام همگی از مرکبها فرود آمدند و خیمه ها را برافراشتند. امام حسین علیه السلام بعد از استقرار در کربلا، در گوشه ای نشسته و در حالی

باز این پوست کنده جان عالم

باز این زوچ من ز پرتو آسم

السَّلَامُ عَلَى آلِ الْحُسَيْنِ  
وَعَلَى آلِ زَيْنِ الْعَبْدِينَ  
وَعَلَى آلِ أَهْلِ الْبَيْتِ  
وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

باز این چه عظم از کرم زمین

بی نوح جو خا تا عرش اعظم

باز این پوست کنده جان عالم

باز این زوچ من ز پرتو آسم

السَّلَامُ عَلَى آلِ الْحُسَيْنِ  
وَعَلَى آلِ زَيْنِ الْعَبْدِينَ  
وَعَلَى آلِ أَهْلِ الْبَيْتِ  
وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

باز این چه عظم از کرم زمین

بی نوح جو خا تا عرش اعظم



## حضرت رقیبه علیها السلام



کودکی را که پدر در سفر استدائماً چشم امیدش به در است هر صدایی که ز در می آید به خیالش که پدر می آید از سوزناک ترین مصائب واقعه عاشورا، مصیبت دختر چهار ساله امام حسین علیه السلام است. در مقاتل آمده است که به همراه اسرای کربلا که در خرابه ای نزدیک کاخ یزید اسکان داده شده بودند، دختری چهار ساله از فرزندان امام حسین علیه السلام بود که امام به او خیلی علاقه داشت و او نیز شدیداً دلبسته پدر بود. او شبی از خواب بلند شده و عرضه داشت: بابایم حسین کجاست؟ من

امشب او را در خواب دیدم که خیلی مضطرب و نگران بود. بگفت ای عمه بابایم کجا رفتیدی این دم بزم، دیگر چرا رفت با شنیدن این صدا همه بانوان بلند شده و در خرابه شام غوغایی پیا شد. وقتی خبر به یزید رسید دستور داد سر مبارک امام حسین علیه السلام را در برابر آن طفل معصوم قرار دهند. وقتی که آن دختر کوچک سر بابا را شناخت، آنرا به سینه چسبانید و با لحن سوزناکی نجوا آغاز کرد: «یا اَبَتاه مَنْ ذَالَّذی خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟ یا اَبَتاه مَنْ ذَالَّذی قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ یا اَبَتاه مَنْ ذَالَّذی اَیْتَمَنی عَلی

صَغْرِ سَتی؟ یا اَبَتاه مَنْ لِلْیَتیمِهُ حَتی تَكْبُر؟ یا اَبَتاه مَنْ لِلنِّساءِ الحاسِرَاتِ؟...؛ پدر چه کسی تو را با خونت رنگین کرد؟ بابا چه کسی رگهای گردنت را قطع نمود؟ بابا چه کسی مرا در کودکی یتیم نمود؟ بابا دختر یتیم را چه کسی پرستاری می کند تا بزرگ شود؟ بابا چه کسی بر بانوان غارت شده ترحم می کند؟...» در همان موقع لبهای کوچک خود را بر لبهای بابای شهیدش نهاد و آنچنان گریه کرد که غش کرد و به شهادت رسید. رموز عشق بر عالم نشان داد لبش را بر لبش بنهاد و جان داد





عَلَيْهَا السَّلَام

# هو طفلة زین حضرت زینب



با قومی قتال می کنیم که چشم حقیقت بین ندارند [او در افتادن به هلاکت کورند].

آنان آموزه های قرآن و آیات محکم آنرا فراموش کرده اند.»  
امام حسین علیه السلام بعد از شهادت آن دو نوجوان پیکرهای خون آلودشان را بغل گرفت و در حالی که پاهایشان بر زمین کشیده می شد، آنها را به خیمه ها آورد. حضرت زینب علیها السلام بردباری فراوانی از خود نشان داد؛ آن گونه که همه بانوان از خیمه ها بیرون آمدند اما او بیرون نیامد. اول برای بی تابی نکردن و دوم اینکه مبادا چشم برادر به او بیفتد و ناراحت و شرمنده شود. حضرت زینب علیها السلام اسوه صبر و بردباری بود اما در دلش غوغایی وجود داشت.

من از تحریر این غم ناتوانم که تصویرش زده آتش به جانم  
اگر دردم یکی بودی چه بودیوگر غم اندکی بودی چه بودی او با  
کوهی از غم و اندوه فرزندان خود را فدای برادر کرد، و هم او بود  
که اطفال بی سرپرست برادر را با تمام وجود پرستاری نمود.  
بتول دومین ام المصائب چو خود را دید بی سالار و صاحب  
بر اطفال برادر مادری کرد بنات النعش را جمع آوری کرد.



حضرت زینب کبری علیها السلام در حماسه عاشورا دوشادوش برادر حرکت کرده و لحظه ای از ایثار و فداکاری باز نایستاد. آن گرمی در سفر کربلا دو یادگار از همسرش عبدالله بن جعفر داشت به نامهای عون و محمد که هر دو در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت نائل شدند. عون بن جعفر هنگام شهادت رجز می خواند و می گفت:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا بِنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صِدْقِي فِي الْجَنَانِ أَزْهَرُ  
يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَخْضَرٍ كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَعْشَرِ  
«اگر مرا نمی شناسید بدانید که من از فرزندان جعفر طیار هستم؛ همان شهید راستین در بهشت درخشان.

او در آنجا با بالهای سبز خویش پرواز می کند و این شرافت خانوادگی در روز محشر بس است.»  
محمد نیز در هنگامه نبرد تن به تن با دشمن، این گونه آگاهی و معرفت خود را نشان می داد:

نَشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ قِتَالِ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عُمِيَانِ  
قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَ مُحْكَمَ التَّنْزِيلِ وَ التَّبْيَانِ  
«به خداوند متعال از دست دشمن [کینه توز] شکایت می کنیم،



# حَرِّ بْنِ بَرِزِ بْنِ رَبِيعَةَ



فَاتِي تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ مِمَّا صَنَعْتُ، فَتَرَى لِي مِنْ ذَلِكَ تَوْبَةً؟؛ ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فدایت شوم، من همان هستم که تو را از بازگشت [به وطنت] جلوگیری کردم و در راه همه جا قدم به قدم با تو آمدم [و مواظب بودم که مبادا از راه منحرف شوی] و تو را در این مکان [وحشتناک] فرود آوردم و خیال نمی کردم آنان سخن تو را رد کنند و با تو تا این اندازه کینه ورزند. به خدا سوگند اگر می دانستم آنها با تو آن می کنند که الان می بینم، هرگز ابا تو [چنان رفتاری نمی کردم]، اما آنکه ای آنچه کرده ام به سوی خداوند توبه می کنم. آیا خداوند توبه مرا می پذیرد؟»

او که یکی از فرماندهان نامی عرب بود، همراه با هزار نیروی جنگی برای مقابله با امام حسین علیه السلام و بستن راه آن حضرت به میدان آمده بود. در روز عاشورا بعد از مشاهده جریانات گذشته، یکباره تصمیمی سرنوشت ساز گرفت و به مقصد توبه نزد امام علیه السلام آمد و با شرمساری تمام عرضه داشت: «جَعَلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اَنَا صَاحِبَكَ الَّذِي حَبَسْتُكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَ سَايَرْتُكَ فِي الطَّرِيقِ وَ جَعَجَعْتُ بِكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَرُدُّونَ عَلَيْكَ مَا عَرَضْتَهُ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَبْلُغُونَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ، وَ اللَّهُ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّهُمْ يَنْتَهُونَ بِكَ إِلَى مَا أَرَى مَا رَكِبْتُ مِثْلَ الَّذِي رَكِبْتُ،



نقشه کلاهک شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نگاشته شده توسط سید علی بن ابراهیم، در کتاب «تاریخ اهل بیت» (بخش ۳، ص ۱۲۸)

آمدم بر آستانت سر نهم سامان بگیرم دل دهم دلبر بیابم جان دهم جانان بگیرم  
آمدم پایت ببوسم تا مگر دستم بگیرم آمدم دردم بگویم از کفّت درمان بگیرم  
حَرّ آزادم ولیکن بنده این خاندانم در ردیف بندگانت گر توان عنوان بگیرم  
ای حسین ای آنکه سبط رحمة للعالمین رخصتی کز تو جواز رحمت رحمان بگیرم  
میهمان بودی و اول من به رویت راه بستم چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم  
خستم از این راه بستن چون دل اهل حرم را آمدم شاید رضایت نامه از آنان بگیرم  
آمدم با جان نثاری زینبت را شاد سازم تا که از زهرا به محشر سر خط غفران بگیرم  
دست رد بر سینه ام مگذار و بگذر از خطایم تا به راهت سینه را در معرض پیکان بگیرم



الْحُرِّ فِي الْآخِرَةِ؛ تو همانگونه که مادرت نامت را حَرّ گذاشته، «حَرّ» و آزاده ای. تو آزادمرد در دنیا و سعادتمند در جهان آخرت هستی.» سپس امام دستمال مبارک خود را بیرون آورده و زخم سر حَرّ را بست. آری امام حسین علیه السلام پیکر حَرّ را نوازش کرد، خاکهای صورتش را کنار زد و زخم سرش را بست، اما ای کاش هنگامی که سر امام حسین علیه السلام در تنور خولی به خاکستر آلوده شد، کسی پیدامی شد تا آن سر نورانی را پاک کند و...

امام علیه السلام فرمود: «نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَنْزِلْ؛ بلی خداوند توبه تو را می پذیرد، فرود آی.» حَرّ از امام حسین علیه السلام اجازه گرفت و وارد میدان کارزار شد و بعد از رشادتهای بی نظیر، پیکر مجروح و خون آلودش به زمین افتاد. امام حسین علیه السلام در کنارش حاضر شد و دست به صورت وی کشید و جسد نیمه جانش را نوازش داد و در آنحال فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أَهْمُكَ وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ





# حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام



آن نوجوان هاشمی را شکافت و قاسم به روی زمین افتاد. در آن لحظه عموی خود را صدا زد، امام حسین علیه السلام با شنیدن ناله قاسم علیه السلام با شتاب تمام به سوی او آمد و به قاتل آن نوجوان هجوم برد، درگیر و دار جنگ جنازه قاسم پایمال سم ستوران شد. وقتی که امام دشمن را کنار زد، بر بالین قاسم نشست، آن نوجوان در حال جان دادن بود و پای خود را بر زمین می سایید. امام علیه السلام که به شدت ناراحت بود، فرمود: «عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ؛ به خدا قسم برای عمویت خیلی سخت است که او را صدا کنی و پاسخت ندهد، یا پاسخ دهد اما به حال تو فایده ای نداشته باشد.» هر کس به زمین می افتاد، امام را صدا می زد و امام سریعاً به بالینش می آمد؛ اما آه از آن ساعتی که امام حسین علیه السلام با تن غرقه به خون در گودال قتلگاه افتاد، زینب کبری علیها السلام به کنار برادر آمد و فریاد بر آورد: «وَا مُحَمَّدَاهُ! وَ عَلِيَّاهُ، وَ جَعْفَرَاهُ!» سپس به عمر سعد خطاب کرد: «أَيُّقْتُلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ، أَيَا حُسَيْنٍ كَشْتَهَ مِى شُود وَ تُو نِظَارَه مِى كَنِى؟» سپس صدا زد: «أَمَا فَيْكُمْ مُسْلِمٌ؟» آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟»

از مهم ترین مصائب روز عاشورا، مصیبت حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام است.

علامه مجلسی می نویسد: حضرت قاسم علیه السلام در حالی که نوجوان بود و هنوز به سن تکلیف نرسیده بود، آمد و از امام حسین علیه السلام اجازه نبرد خواست. امام علیه السلام به او نگاه کرد و او را به آغوش چسبانید.

هر دو مدتی گریستند، آنگاه دوباره از امام حسین علیه السلام اجازه طلبید و امام اجازه نمی داد. قاسم همچنان التماس و اصرار می کرد و دست و پای امام را می بوسید.

جان زهرا کربلایی کن مردر ره قرآن، فدایی کن مرا ای عمو! حق علی بت شکن دست رد بر سینه قاسم مزن تا اینکه رخصت گرفت و در حالی که اشکهایش از شدت شوق روان بود، حرکت کرد. او رجز می خواند و ضمن معرفی خود به کوفیان هشدار می داد که ای نامردمان، آیا این چنین مهمان نوازی می کنند، حسین علیه السلام مهمان دعوت شده شماست! در هنگامه جنگ یکی از لشکریان نانجیب کوفه به نام عمر بن سعد ازدی به قاسم علیه السلام حمله کرد و با ضربه شمشیر سر



قال الحسين (عليه السلام):

«يَا بَنِيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟»

قال: «يَا عَمَّ أَخْلَى مِنْ الْعَمَلِ»



# حضرت علی علیه الصغیر



امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در هنگام وداع اول، جلو خیمه آمد و به خواهرش فرمود: «ناولونی علیاً ابنی الطّفل حتّی اودّعه؛ پسر طفلم علی را به من دهید تا برای آخرین بار او را ببینم و با او وداع کنم.» هنگامی که امام علیه السلام علی اصغر را در بغل داشت، تیر حرمله آمد و کودک را در آغوش پدر به شهادت رساند.

در روایت دیگری آمده است:

هنگام وداع امام با خانواده، ام کلثوم از امام حسین علیه السلام در خواست کرد که اگر ممکن است برای علی اصغر علیه السلام شربت آب طلب کند، امام

کودک شش ماهه را به آغوش کشیده و به سوی لشکر کوفه آورد و فرمود: «یا قوم قد قتلتم اخی و اولادی و انصاری، و ما بقی غیر هذا الطّفل و هو یتلّطی عطشاً من غیر ذنب اناه الیکم فاسقوه شربته من الماء؛ ای مردم! شما برادرم، فرزندانم و یارانم را کشتید و به غیر از این کودک کسی نمانده است. او از تشنگی می سوزد در حالی که هیچ گناهی ندارد. او را با جرعه ای آب سیراب سازید.» و در عبارتی دیگر فرمود: «ان لم ترّحمونی فارحموا هذا الطّفل؛ اگر به من رحم نمی کنید به این کودک ابی گناه رحم کنید.» در همان لحظه که امام مشغول صحبت بود، به دستور

عمر سعد، حرمله بن کاهل اسدی با تیری گلوی علی اصغر را نشانه گرفت و گوش تا گوش آن کودک را شکافت. امام کف دست خود را از خون علی پر کرد و به سوی آسمان انداخت و فرمود: «اللّهم انّی اشهدک علی هؤلاء القوم فانهم نذروا ان لا یتزکوا احداً من ذریته نبیک؛ خدایا تو را شاهد می گیرم که این مردم قصد کرده اند از فرزندان پیامبرت حتی یک نفر را هم زنده نگذارند.» مصیبت چنان سوزناک بود که امام با چشمانی اشکبار به پیشگاه خداوند عرضه داشت: «اللّهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا؛ خدایا بین ما و مردمی که ما را دعوت کرده اند تا

یاریمان کنند، اما ما را می کشند، خودت داوری کن!» امام زمان علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید: «السّلام علی عبدالله بن الحسین علیه السلام الطّفل الرّضیع المرّمی الصّریح المّتشخّط دماً، المّصعد دمه فی السّماء، المّذبوح بالسّهم فی حجر ابيه، لعن الله رامیه حرمله بن کاهل الاسدی؛ سلام بر عبدالله بن حسین علیه السلام، همان کودک شیر خواره ای که هدف تیر ستم قرار گرفت و به خونش آغشته گردید و خون او به سوی آسمان صعود کرد و در آغوش پدر با تیر مذبوح گردید. خداوند قاتلش حرمله بن کاهل اسدی را لعنت کند.»



# حضرت علی علیه السلام



می کند و سنگینی سلاح مرا به زحمت انداخته. آیا امکان دارد برای من شربت آبی تهیه کنید تا نفسی تازه کرده و در دفع دشمنان نیرو بگیرم؟»

هوای گرم، حرارت جنب و جوش در میدان نبرد با اسب و تشنگی، همه و همه بر علی اکبر سخت بود، به این جهت از امام با ادب تمام آب خواست. اما امام حسین علیه السلام با شنیدن این تقاضای علی، گریه کرد و فرمود: پسرم بر من دشوار است که تقاضایی کنی و نتوانم آن را بر آورده سازم. امام علیه السلام انگشتر خودش را به او داد و فرمود: آن را در دهان بگذار و به سوی دشمن باز گرد، امیدوارم به زودی به دست جدت سیراب شوی. بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم، زقحط آب سلیمان کربلا اندکی جنگید و تعدادی از دشمن را به هلاکت رساند تا اینکه در آستانه شهادت قرار گرفت و ندایش بلند شد: «یا اَبَتاه هذا جَدی رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله قَدْ سَقانی بِکأْسِهِ الاوفی شَرِبَهُ لا اَظمأُ بَعْدَها اَبَدًا؛ بابا! این جدّم رسول الله است که مرا با کاسه ای از آب گوارا سیراب کرد که هر گز بعد از آن تشنه نخواهم شدم.» دشمنان ریختند و بدن علی را با شمشیرهایشان قطعه قطعه کردند. امام سریعاً به بالین علی اکبر آمد و با چشمانی اشکبار فرمود: «قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ؛ اِپسرم! خداوند بکشد آنانی را که تو را کشتند.» آنگاه خم شد، صورت بر چهره خون آلود علی نهاد؛ «فَوَضَعَ حَدَّهُ عَلی حَدِّهِ» سپس اضافه کرد: «عَلی الدُّنیا بَعْدَكَ العَفا؛ بعد از تو خاک بر سر این دنیا.»

گلی که بی تو بروید به خاک یکسان بادمهی که بی تو در آید به ابر پنهان باد

علی اکبر اولین شهید بنی هاشم در روز عاشورا است. او چنان به پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت داشت که امام حسین علیه السلام هنگام وداع با وی روبرو آسمان کرده و فرمود: «اللّهُمَّ اشْهَدْ عَلی هؤُلاءِ القَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَیْهِمْ غُلامٌ أَشَبَهُ النَّاسِ حَلْقًا وَ حُلُقًا وَ مَنطِقًا بِرَسولِکَ کُنّا إِذا اشْتَقْنَا إِلی نَبِیکَ نَظَرنا إِلی وَجْهِهِ؛ خداوندا! تو بر این قوم گواه باش، جوانی به مصاف آنان می رود که از نظر خلقت و حلق و حوی و سخن گفتن شبیه ترین مردم به رسول توست، ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبر تو می شدیم به سیمای این جوان می نگریستیم.»

آری علی اکبر از هر لحاظ شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اهل مدینه هر گاه به دیدار پیامبر مشتاق می شدند، به علی اکبر نظاره می کردند. امام حسین علیه السلام چنان به علی علاقه داشت که با دیدن وی غمهای وجودش بر طرف می شد و فرح و آرامش ویژه ای احساس می کرد و هرگز خواسته های علی اکبر را بی پاسخ نمی گذاشت.

وقتی علی اکبر علیه السلام به سوی میدان می رفت، امام نگاهی مایوسانه به او انداخت و با صدای بلند آیه **إِنَّ اللهَ اصْطَفی...** را قرائت کرد.

من نگویم مرو ای ماه، برولیک قدری بر من راه برو  
ای جگر گوشه من ای پسرم هیچ دانی که چه آری به سرم  
مرو این گونه شتابان زبرم قدری آهسته من آخر پدرم  
مدتی جنگید، پیکار سخت او را تشنه کرد، به سوی خیمه آمد و عرضه داشت: «یا اَبه! العَطشُ قَدْ قَتَلنی وَ ثِقْلُ الحَدیدِ اَجْحَدنی فَهَلْ إِلی شَرِبَةٍ مِنْ ماءٍ سَبیلٍ اتَّقَوی بِها عَلی الأعداء؛ پدر جان! تشنگی مرا هلاک



# حضرت عباس علیه السلام



تمام عمر را یا ایهاالناس تپشهای دلم می گوید عباس بن علی علیه السلام چون دید همه افراد سپاه از اصحاب و برادران به شهادت رسیده اند، در حالی که مشتاق دیدار پروردگارش بود پرچم را برگرفت و به سوی برادر آمده عرضه داشت:

برادر جان! آیا اذن میدان هست؟ امام علیه السلام سخت منقلب شد و گریست، سپس فرمود: «یا اخی کُنتُ الْعَلَامَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَ مَجْمَعِ عَدَدِنَا فَاِذَا اَنْتَ عَدَوْتُ يُوْلُ جَمْعُنَا اِلَى الشَّتَاتِ؛ برادرم! تو نشان [پایداری] و رکن سپاه ما بودی، اگر تو بروی جمع ما پراکنده می شود.» عباس علیه السلام گفت: جانم فدایت باد! ای سرورم! سینه ام از زندگی دنیا به تنگ آمده و می خواهم از این منافقان انتقام بکشم! امام علیه السلام فرمود: «اِذَا عَدَوْتُ

اِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ لِهَوْلَاءِ الْاَطْفَالِ قَلِيْلًا مِنَ الْمَاءِ؛ اینک که قصد جهاد داری، برای این کودکان اندکی آب بیاور.» عباس مشک بر دوش رهسپار میدان شد، با کشتن هشتاد نفر وارد آب فرات گردید، شدیداً تشنه بود، خواست کفی آب بیاشامد اما به یاد تشنگی امام و اهل حرم افتاد، آب را بر روی آب ریخت، مشک را پر کرد و راهی خیمه ها شد؛ اما دشمنان او را احاطه کردند، دست راست و چپش را قطع نمودند، تیری بر مشک و تیری هم بر سینه اش نشست. هنگامی که حضرت عباس علیه السلام از اسب به زمین افتاد، با صدای بلند امام حسین علیه السلام را ندا داد: «اَدْرِكْنِي يَا اَخِي؛ برادرم! مرا دریاب.» امام همانند باز شکاری به کنار عباس رسید، مشاهده کرد که دو دستش قطع شده، پیشانی اش شکسته و چشمش در اثر اصابت

تیر مجروح شده بود.

کربلا کعبه عشق است و من اندر احرامش در این قبله عشاق دو تا تقصیرم

دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد چشم من داد از آن آب روان تصویرم

باید این دیده و این دست دهم قربانیتا که تکمیل شود حج من و تقدیرم

امام با کمر خمیده به پیکر به خون آغشته عباس نگریست و بر بالین او نشست و گریه کرد و فرمود: «الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بي عدوي؛ اکنون کمرم شکست و تدبیر و چاره ام کم شد و مورد شماتت دشمنم قرار گرفتم.» و بعد از آن بود که احساس غربت و تنهایی نمود. شاعر عرب سید جعفر حلّی از زبان امام

حسین علیه السلام خطاب به حضرت عباس می گوید: هذا حُسامك مَنْ يَذلُّ بِهِ الْعَدِيُو لَوَاكِ هَذَا مَنْ بِهِ يَتَقَدَّمُ «عباس! این شمشیر توست، چه کسی بعد از تو با آن دشمنان را ذلیل و خوار خواهد کرد؟ و این علم توست، چه کسی آن را در صف مقدم بر خواهد افراشت.»

اليوم نامت اعيين بك لم تئمت شهدت اخرى و قل منامها «امروز چشمانی که از ترس تو آرامش نداشتند راحت می خوابند؛ اما گروه دیگر (دخترانم) نخواهند خفت و خوابشان اندک خواهد بود.»

أخي! من يحمي بنات محمدان صرن يسترحمن من لا يرحم «برادر! چه کسی از دختران محمد صلی الله علیه و آله ابعد از شهادت تو محافظت خواهد کرد؟ و چه کسی پناه خواهد داد به آنان اگر آنان از دست نامردمان پناهی بجویند.»





# شهادت امام حسین علیه السلام



حضرت عبدالعظیم از امام باقر علیه السلام روایت فرمودند:  
هیچ بنده ای در راه زیارت حسین علیه السلام گام بر نمی دارد مگر اینکه برای او حسنه ای می نویسند و از او گناهی پاک می کنند.  
کامل الزیارات ص ۲۵۶

عالم همه قطره اند و دریاست حسین شاهان همه بنده اند و مولاست حسین

ترسم که زقاتلش شفاعت بکنند بس که کرم دارد و آقاست حسین امام حسین علیه السلام در وداع آخرین خود، امام سجاد علیه السلام را به آغوش گرفت و گردن به گردن او نهاد و گریه سختی کرد و هنگام خداحافظی فرمود: «یا وَلَدِی بَلِّغْ شِیعَتِی عَنِّی السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ إِنَّ أَبِی ماتَ غَرِیباً فَانْدُبُوهُ وَ مَضَى شَهِیداً فَابْکُوهُ؛ پسرم! به شیعیانم سلام برسان و به آنان بگو که پدرم غریبانه از دنیا رفت، پس برای [مصیبت] او ناله کنید. او به شهادت رسید، پس بر او گریه کنید [و اشک بریزید].» آنگاه دختران و خواهرانش را صدا زد و فرمود: «یا سَکِینَةُ یا فَاطِمَةُ یا زَینَبُ یا أُمُّ کُلْثُومَ عَلَیْکِنَّ مِنِّی السَّلَامُ؛ ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم، از همه تان خدا حافظ؟»

سکینه گفت: بابا آیا واقعا می خواهی به سوی مرگ بروی؟ امام فرمود: دخترم! «کَیْفَ لَا یَسْتَسَلِمُ.. مَنْ لَا ناصِرَ لَهُ وَ لَامَعینَ؛ کسی که یار و یآوری ندارد چگونه تسلیم مرگ نباشد.» سکینه گفت: پس ما را به حرم جدمان برگردان! امام علیه السلام فرمود: «هَیْهَاتَ لَوْ تُرِکَ الْقَطَا لَنَامَ؛ اگر مرغ قطا را رها می کردند در آشیانه اش می خوابید.» با شنیدن این سخن ناله و افغان بانوان حرم بلند شد. سکینه بیش از همه گریه می کرد، امام دخترش را به آغوش کشید و به سینه اش چسبانید و اشکهایش را پاک کرد و فرمود:

سَیَطُولُ بَعْدِی یا سَکِینَةُ فَاعْلَمِیْمِنکَ الْبِکاءُ إِذَا الْحِمامُ دَهانی  
لا تُحْرِقِ قَلْبِی بِدَمْعِکَ حَسْرَةً مَادامَ مِنِّی الرُّوحُ فی جُثمانِی

«سکینه جانم! بدان که بعد از مرگ من گریه تو طولانی خواهد شد.

دخترم! تا وقتی که من زنده ام و روح در بدن دارم با اشکهایت دلم را مسوزان.»

بعد از آنکه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، سکینه دختر امام حسین علیه السلام کنار پیکر پاک پدر آمد و آنچنان ناراحت بود که به حالت اغماء افتاد. در آنحال شنید که امام حسین علیه السلام می فرماید:

شِیعَتِی ما اِنْ شَرِبْتُمْ ماءً عَذِیبٍ فَادْکُرُونِیا وَ سَمِعْتُمْ بِغَرِیبٍ اَوْ شَهِیدٍ فَانْدُبُونِی



# شهادت امام حسین علیه السلام



اشک بر امام حسین علیه السلام در حقیقت ایجاد ارتباط عاطفی با مظهر تمام خوبیها و زیباییها و ابراز عشق و محبت به جلوه بارز صفات الهی است.

شیعیان من! هر گاه آب گوارائی می نوشید، [عطش] مرا یاد کنید و یا اگر شنیدید کسی غریب یا شهید شده است، در مورد [غربت و مظلومیت و شهادت] من گریه و ندبه کنید.»

در همان حال زینب کبری علیه السلام نیز در گودال قتلگاه در کنار پیکر مقدس برادر درد دل خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و با مادرش فاطمه علیها السلام در میان گذاشت:

چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد  
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین  
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگرسره‌های سروران همه بر نیزه‌ها ببین  
آن تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان به خاک معرکه کربلا ببین

زینب کبری آرام نشد، نشست و پیکر بی سر برادر را به آغوش کشید و لبها را بر حلقوم بریده امام قرار داد و می بوسید و می گفت: «أَخِي لَوْ خَيْرْتُ بَيْنَ الرَّحِيلِ وَالْمُقَامِ عِنْدَكَ لَأَخْتَرْتُ الْمُقَامَ عِنْدَكَ وَلَوْ أَنَّ السَّبَاعَ تَأْكُلُ مِنْ لَحْمِي يَا بَنَ أُمِّي لَقَدْ كَلَّلْتُ عَنِ الْمُدَافِعَةِ لِهَوْلَاءِ النِّسَاءِ وَالْأَطْفَالِ وَهَذَا مَثْنِي قَدْ أَسْوَدَ مِنَ الضَّرْبِ؛ اگر اختیار رفتن و ماندن نزد تو را داشتم، پیش تو می ماندم؛ گر چه درندگان صحرا از گوشت تنم می خوردند. ای پسر مادرم، پاسداری کردن این زنان و کودکان برای من خیلی سخت است. در راه دفاع از آنان بدنم از شدت ضربات وارده سیاه شده است.»

به سوی شام و کوفه ات چه ظالمانه می برندمی روم ولی مرا، به تازیانه می برند  
سر تو را به نوک نی، زدند این ستمگرانمی روم ولی مرا، به این بهانه می برند

